

فرهادی و نگرستن «از وجه ابدی»

منبع: سایت زیتون، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۱۲/۱۳

«ناه کردن به جهان از وجه ابدی عبارتست از نظر کردن در آن به مثابه کل - ولی کل کرانمند. احساس جهان به مثابه کل کرانمند - این است آنچه رازآلود است.»

لودویگ ویتگنشتاین

از شنیدن خبر کسب جایزه اسکار اصغر فرهادی نازنین، به خاطر فیلم «فروشنده» حقیقتاً خرسند شدم. بار دوم است که فرهادی به این موفقیت بزرگ دست می یابد و برای فرهنگ و هنر ایران زمین، افتخار می آفریند. تا کنون سه نوشتار درباره سینمای فرهادی منتشر کرده ام؛ «نگاهی اخلاقی به درباره الی»، «تنگنای عدالت و فراخنای اخلاق»، ناظر به فیلم «جدایی نادر از سیمین» و «انسانهای خاکستری سینمای فرهادی»^۱. از بخت بلندم، نوشته ام در باب «درباره الی»، اسباب آشنایی و دوستی ام با جناب فرهادی شد؛ دوستی ای که مجال و توفیق دیدار و گفتگوهای متعدد با ایشان را، روزگاری که ایران بودم، فراهم کرد. مسائل و دغدغه های وجودی اصیلی در ذهن جوآل و جستجوگر و نا آرام فرهادی خلجان می کند؛ سالهاست او دلمشغول مقولاتی چون «مسئله شر»، «عفو و بخشش»، «خیانت»، «خودکشی»، «دروغ»، «تعارضات اخلاقی»، «تقابل اخلاق و حقوق»، «جبر و اختیار»، «انسان در موقعیت».. است و آنها را در آثارش به تصویر می کشد.

«فروشنده» قصه زوج جوانی است که به منزل جدید اسباب کشی کرده اند؛ ظاهراً پیش از ایشان زنی روسپی در این خانه زندگی می کرده؛ مرد مسنی که پیشتر به این خانه رفت و آمد داشته، بدون اینکه بداند زن روسپی منزلش را عوض کرده، دوباره به سر وقت او می آید. زنگ می زند، رعنا هم به تصور اینکه همسرش به منزل برگشته، بدون اینکه سؤال کند، در را باز می کند. مرد مسن به درون خانه می آید و به سراغ رعنا که در حمام بود، می رود؛ پس از نزاعی که میان او و رعنا در می گیرد و در آن هر دو زخمی و مجروح می شوند، مرد سراسیمه و دلنگران، منزل را ترک می کند، به نحوی که مجالی نمی یابد تا ماشین خود را بردارد و از مهلکه بگریزد. عماد، پس از جستجوی مجدانه، از طریق پلاک ماشین، مرد مسن را که به همسرش رعنا تعرض کرده بود، پیدا می کند و از او می خواهد که ماجرا را توضیح دهد. مرد مسن، می گوید که اگر می دانست آن زن دیگر در آن خانه زندگی نمی کند، قطعاً وارد منزل نمی شد؛ اگر رعنا در را باز نمی کرد، پای به منزل ایشان نمی گذاشت. وقتی وی با سؤال

۱. نگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/155.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/173.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/442.pdf>

از سرِ عصبانیتِ عماد مواجه می شود که وقتی وارد شدی و وضعیت منزل را دیدی و فهمیدی اشتباه آمده ای ، چرا وارد حمام شدی؟؟ مرد مسن، سرش را به زیر می اندازد و می گوید: وسوسه شدم.

خشونت و رفتار خشن از مضامین «فروشنده» است؛ هم خشونت چاشنی رفتار مرد مسن است، هنگامی که به رعنا تعرض می کند؛ هم رفتار عماد که مرد مسن را که بیماری قلبی دارد، در خانه حبس می کند و علاوه بر آن سیلی محکمی به گوش او می نوازد، خشونت آمیز است. هر چند در انتهای فیلم، که مشخص نیست مرد مسن که دچار حمله قلبی شده، زنده می ماند یا نه، در سکانسی از قیافه محزون عماد می توان حدس زد که از آنچه بین او و مرد مسن رفته، پشیمان است؛ اما فرهادی در مقام محکوم کردن عماد نیست؛ بلکه موقعیت بغرنجی را که او در آن واقع شده، نظاره می کند و به تصویر می کشد.

اگر چه در «فروشنده»، تجاوز و تعدی و خشونت موضوعیت دارد، اما «انسان در موقعیت»، محوریت و مرکزیت دارد و گریبان فرهادی را رها نمی کند؛ انسانی که محصول شرایط است و تخته بند زمان و مکان. فرهادی نه در پی تبرئه مرد مسن متجاوز است و نه در پی تبلیغ این عمل غیرانسانی و رمانده؛ بلکه، شرایط و محدودیت ها و پیچیدگی ها و امور تصادفی ای^۱ را به تصویر می کشد که علی الاصول می توانست به نحو دیگری رخ دهد؛ در عین حال، همین امور تصادفی و اتفاقی، در مناسبات انسانی بسی بیش از آنچه می پنداریم، نقش ایفا می کنند؛ مناسبات و روابط انسانهای خاکستری و متوسط الحالی که نه قدیس و بری از خطایند و نه رذالت و پلشتی مجسم. فی المثل، اگر در «فروشنده»، رعنا گوشی را برداشته بود و سؤال می کرد که چه کسی پشت در است، در را باز نمی کرد و امور به نحو دیگری پیش می رفت؛ یا اگر رعنا حمام نبود، وقتی مرد مسن وارد آپارتمان می شد و او را می دید، از راه رفته برمی گشت و اتفاقات بعدی رخ نمی داد. و یا اگر عماد و رعنا متعلق به فرهنگ دیگری بودند، از واگویی آنچه رخ داده، برای دوستان و همسایگان، پروایی نداشتند و به جای پیگیری شخصی مسئله، اولین کاری که می کردند، مراجعه به پلیس بود؛ یا اگر.... امور و مؤلفه های پیش بینی نشده متعددی از این دست، در تصمیمات و کنشهای روزمره ما ریزش می کند و مدخلیت می یابد. هر چند نباید بر برخی کنشها و رفتارها مهرتایید زد و آنها را موجه انگاشت؛ در عین حال، تامل در زمینه و زمانه بروز چنین تصمیمات و کنشهایی و نقش امور پیش بینی نشده در تحقق شان، دست کم آنها را قابل فهم تر می کند و درک ما از عالم پیچیده و توبرتوی انسانی را ژرفتر و جامع الاطرف تر.

می توان «فروشنده» را با «نوبت عاشقی»، ساخته محسن مخملباف مقایسه کرد. در «نوبت عاشقی» نیز، به رغم اینکه عشق ممنوعه و مناسبات و روابط خارج از عرف میان «گزل» و «موبور» و «مومشکی» موضوعیت دارد؛ اما، به مصداق «گندمش بستان که پیمانان است رد»، باید از سطح و ظاهر عبور کرد و در پس آن، دلمشغولی اصلی مخملباف را دید و در آن تامل کرد: «انسان در موقعیت» و «دشواری قضاوت». در یکی از سکانسهای انتهای فیلم، قاضی می گوید: هنگامی که در هر صحنه دادگاه، خودم را جای هر یک از شخصیت های درگیر در این مثلث عشقی می گذاشتم، به ایشان حق می دادم و داوری کردن برایم دشوار بود؛ از اینرو شغل قضاوت را رها کردم. مثلث عشقی در «نوبت عاشقی» که از قضا شبیه به مثلث عشقی در «گذشته» فرهادی است، طریقت دارد و صرفاً محملی است

برای نشان دادن پیچیدگی های عالم انسانی و دشواری قضاوت کردن در سیاق های گوناگون. فرهادی در «فروشنده»، بیش از هر چیز، دلمشغول امور تصادفی و پیش بینی نشده ای است که سبب تحقق و یا عدم تحقق کنش های انسانی می شوند؛ اموری که خیلی از مواقع از چشم بیننده و ناظر بیرونی دور می ماند.

فیروز نادری در کنفرانس خبری پس از مراسم «اسکار» گفت: هدف فرهادی از انتخاب وی و انوشه انصاری، دعوت به نگرستن به زمین از فضا بوده؛ که اگر چنین کنیم، برخی از مرزهایی که در عالم انسانی ترسیم شده اند، رنگ خواهند باخت. بصیرت و اخگر تامل برانگیز و عافیت سوزی است؛ نگرستن به جهان از فضا یا نظر کردن در جهان از مرز عالم، آنچه ویتگنشتاین از آن به «از وجه ابدی»^۱ تعبیر می کرد،^۲ خلاف آمد عادت عمل کردن است و هم نورد افقهای دور شدن. تو گویی، در این وضعیت، فرد سرمه ای بر چشم می کشد و «از سر ربوه» و از بالای بلندی در مناسبات و روابط انسانی در جهان پیرامون نظر می کند و آنها را به نحو دیگری می بیند و می فهمد و معنا می کند؛ نظیرهنگامی که انسان از پشت پنجره هواپیما به زمین نگاه می کند. این نگاه، از جنس «حادثه عشق» است و در آن، گیر و گرفت ها و محدودیت های ابدی انسانهای خاکستری قابل فهم می شود، نگرشی که متضمن «صدای کاهش مقیاس»^۳ است و «سبکی مطبوع هستی»^۴ را بر می کشد و کثرت و تنوع درعالم انسانی را می پذیرد و همگان را نشستگان بر سر یک سفره و ساکنان یک شهر می بیند و اختلاف میان مؤمن و گبر و یهود را ناشی از تفاوت در «نظرگاه» می بیند^۵ و کثیری از جوش و خروش ها، خط کشی ها، نزاع ها، خصومت ها، جدالها و برافروخته شدن ها را بی وجه می بیند و به محاق می برد، که: «ما هیچ، ما نگاه» و «بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است».

به عنوان یک ایرانی، از اینکه هموطن هنرمند خوشفکر و خوش نام و خلیق و خلّاقی چون اصغر فرهادی هستم، به خود می بالم.

۱. sub specie eterni

۲. ویتگنشتاین این تعبیر را از اسپینوزا، فیلسوف هلندی قرن هفدهم، وام کرده است. ابتدائاً، اسپینوزا «از وجه ابدی» را در آثار خویش بکار برد؛ سپس، در دهه دوم سده بیستم، روزگاری که لودویگ جوان در حال نوشتن «رساله منطقی-فلسفی» بود، از این تعبیر مدد گرفت. درعین حال، ویتگنشتاین، بر خلاف اسپینوزا، «از وجه ابدی» را به معنای نظر کردن در جهان پیرامون از مرز عالم و از منظر «سوژه متافیزیکی» بکار برده و از این حیث متأثر از کانت است که از مقولات و مفاهیمی چون «مقوله فاهمه»، «ایده آلیسم استعلایی» و «من استعلایی» در «نقد عقل محض» استفاده کرده است.

۳. برگرفته شده از شعر دل انگیز «ورق روشن وقت»، از دفتر «حجم سبز» سهراب سپهری:

«پشت شیشه تا بخواهی شب/ در اتاق من طینی بود از برخورد انگشتان من با اوج/ در اتاق من صدای کاهش مقیاس می آمد/ لحظه های کوچک من تا ستاره فکر می کردند/ خواب روی چشم هایم چیزهایی را بنا می کرد/ یک فضای باز، شن های ترنم، جای پای دوست».

۴. میلان کوندرا، در رمان «بار هستی» از اوقاتی یاد می کند که در آن انسان از هوا هم سبک تر می شود، تقریباً به پرواز در می آید و از زمین دور می گردد؛ وی برای نامیدن این احوال اگزستانسیل، با پیش چشم داشتن سخنان پارمیندس، اصطلاح «سبکی مطبوع هستی» را بر ساخته است. جهت بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

میلان کوندرا، بار هستی، ترجمه پرویز همایون پور، تهران، قطره، ۱۳۸۷، چاپ سیزدهم، بخش یکم.

۵. اشاره به یکی از ابیات نغز «مثنوی» جلال الدین رومی:

از نظرگاه است ای مغز وجود / اختلاف مؤمن و گبر و یهود